



شهادت از هم جدایشان نکرد و در کمتر از یک سال آنان را گرد هم آورد. شهید تیسیر الجعبری «ابو محمود»، شهید خالد منصور ابوالراغب، شهید خلیل البهتینی ابوهادی، شهید ایاد الحسنی «ایوانس»

### ◀ قهرمان انتفاضه سنگ

سربازان اشغالگر اسرائیل یک ایست و بازرسی در ورودی اردوگاه الشاطیء از سمت جنوب شرقی ایجاد کردند. این باعث شد که بچه‌های اردوگاه به دیوار سنگ پرتاب کنند و در این لحظات خشم در دل ایاد شعله‌ور شد و فرصت انتقام او را فراهم کرد. ایاد در حالی که سنگ و تیروکمان برداشته بود به سرعت از خانه خارج شد و با چشمان تیزبین خود کوچه‌های اردوگاه را زیر و رو کرد.

هشدار از سوی یکی از جوانان به گوش او رسید: «مراقب باشید قهرمانان انتفاضه سنگ! سربازان در ورودی‌های اردوگاه هستند.» او توجه زیادی به آنچه گفته می‌شد نداشت و آرام آرام به پاسگاه نزدیک شد، وقتی به سربازان رسید، شروع به پرتاب سنگ کرد.

این جزئیات دقیق از اولین انتقام شهید، توسط برادرش «ابو العبد» نقل شده است که تأیید می‌کند برادرش نه از سربازان اشغالگر و نه از مرگ نمی‌ترسید. پس از چند روز درگیری، جوانان اردوگاه با یکدیگر ملاقات کردند یکی از آنها با یادآوری صحنه پرتاب سنگ به سوی سربازان از «ابو العبد» خواست که برادرش ایاد را از ترس جاننش پنهان کند.

درگیری‌ها در اردوگاه ساحلی در جریان انتفاضه سنگ (۱۹۸۷) فروکش نکرد و هر لحظه سربازان اشغالگر به خانه‌های امن نفوذ می‌کردند، ویرانی به بار می‌آوردند و می‌گفتند: «قبل از اینکه تمام خانه‌های اردوگاه را بر سر تان خراب کنیم، زنده یا مرده، آن پسر قد بلند و خوش تیپ را می‌خواهیم.»

صحنه پرتاب سنگ ایاد الحسنی به سمت سربازان اشغالگر، تقریباً هر روز تکرار می‌شد، لاستیک‌های خودرو بدون توقف آتش می‌گرفت و بوی دود در تمام کوچه‌های اردوگاه می‌پیچید. در آن لحظات، سربازان اشغالگر توانستند تعدادی از جوانان از جمله ایاد را دستگیر کنند.

### ◀ ادامه راه جهاد

ایاد چند ماه بعد، مانند دیگر جوانان دستگیر شد اما از زندان مصمم‌تر و قوی‌تر برای مقابله با اشغالگران بیرون آمد. «ابوالعبد» می‌گوید: «وقتی از ایاد خواستم آرام شود، از برخورد

مستقیم دوری کند و از فواصل نزدیک برای حفظ جانش سنگ پرتاب نکنند پاسخ مرا زمین گیر کرد.»

ابوالعبد در مصاحبه، این جمله برادرش ایاد را تکرار کرد: «این رژیم باید نابود شود؛ اگر من بخواهم استراحت کنم و برادرم بخواهد استراحت کند، همسایه‌ام استراحت کند و دوستم استراحت کند، چه کسی راه جهاد و مقاومت را ادامه می‌دهد؟!»

انتفاضه سنگ در حال شعله‌ور شدن بود و تعداد جوانان مجاهد دو برابر می‌شد. عملیات‌های رویارویی وارد مرحله جدیدی شده بودند، گروه‌های مقاومت شروع به حضور قاطع و تهاجمی کردند که جنبش جهاد اسلامی یکی از برجسته‌ترین این جناح‌ها به شمار می‌رفت.

ایاد الحسنی در سال ۱۹۸۸ میلادی به جنبش جهاد اسلامی پیوست و به گفته برادرش «ابو العبد» یکی از برجسته‌ترین جوانانی بود که به نام جنبش جهاد در قیام‌ها شرکت کرد و پس از آن، چند سال مأموریت نظامی مهمی به او محول شد.

### ◀ مدال افتخار

ابوالعبد دستش را روی پیشانی‌اش می‌گذارد. انگشتانش زیر عینک می‌خزد تا اشک‌های داغش از فراق برادر را پاک کند. او به یاد خاطره مجروحیت ایاد پس از انجام عملیات نظامی میراژ که به کشته و زخمی شدن تعدادی از سربازان اسرائیلی انجامید، می‌افتد و می‌گوید: «لباس‌هایش خاکی بود؛ بوی باروت از بدنش می‌آمد؛ چشمانش متورم بود و پایش پراز خون بود.» ابوالعبد گفت که پس از مداوای برادرش، از او درخواست کرد در درگیری‌ها و عملیات‌ها کمی آرام شود اما پاسخ او افسانه‌ای بود: «آسیب و سوختگی من مشعل و مدال افتخار در پیشگاه پروردگار منزه من است.»

### ◀ رهبران خطرناک

مجروحیت ایاد باعث نشد که به جهاد خود علیه اشغالگری ادامه ندهد، بلکه از سال ۱۹۹۱ به حضور در عملیات تیراندازی ادامه داد و به همراه شهید مهندس محمود الخواجه در تأسیس بازوی نظامی جنبش جهاد اسلامی، برنامه‌ریزی عملیات بیت‌لید،



### ابوالعبد در

مصاحبه، این

جمله برادرش

ایاد را تکرار کرد:

«این رژیم باید

نابود شود؛ اگر من

بخواهم استراحت

کنم و برادرم

بخواهد استراحت

کند، همسایه‌ام

استراحت کند و

دوستم استراحت

کند، چه کسی راه

جهاد و مقاومت را

ادامه می‌دهد؟!»